

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه سبزگان

دانشکده علوم انسانی

گروه فلسفه

پایاننامه برای اخذ درجه کارشناسی ارشد
رشته فلسفه و کلام اسلامی

عنوان:

عقل و ایمان از دید گاه غزالی و ابن رشد

پژوهشگر:

مجتبی هژیر

استاد راهنما:

دکتر عباس یزدانی

استاد مشاور:

دکتر مریم خوشدل روحانی

پاییز 1388

سپاسگزاری و تشکر:

شایسته است از بزرگوارانی که دلسوزانه اینجانب را در پیشبرد این پژوهش یاری کردند تشکر و قدردانی کنم. از آقای دکتر یزدانی در مقام استاد راهنما که خالصانه در به ثمر رساندن این پایان نامه یاریم کردند و سرکار خانم دکتر روحانی در مقام استاد مشاور که هیچگاه همراهیشان را از من دریغ نکردند و همچنین شایسته است که قدردان زحمات و راهنمایی های سرکار خانم دکتر کاوندی و آقای دکتر جاهد به عنوان مدیر گروه محترم فلسفه باشم و همینطور از آقای هاشم قربانی و داوود قرجالو و دوستان بسیار عزیزی که همواره در طول تحصیل یاریم نمودند سپاسگذارم.

" بر خود می بالم و خدای را شاکرم که نام شما بزرگواران بر روی این رساله حک شده است "

مجتبی هژیر

تقدیم به آن که دوری اش غم، خانه اش قلبم و فراموشی اش مرگم است:

همسر عزیزم اکرم

فهرست مطالب

چکیده

.....
۱.....

مقدمه

طرح مسئله و بیان سوال های

اصلی.....۳

فصل

.....اول: کلیات.....
۷.....

الف ایضاح مفاهیم محوری تحقیق

(۱)چیستی

.....دین.....
۸.....

(۲)چیستی

.....فلسفه.....
۱۲.....

(۳)معنای لغوی

.....عقل.....
۱۷

(۴)معنای اصطلاحی عقل در فلسفه اسلامی

.....۱۸.....

۵) معنای

ایمان.....

۱۹.....

ب) نگاهی به پیشینه مسأله رابطه ایمان و

عقل..... ۲۲

(۱)

کندی.....

۲۴.....

۲) فارابی.....

۲۵.....

۳) اخوان

الصفاء.....

۲۶.....

۴) ابن

سینا.....

۲۷.....

(۵)

غزالی.....

۲۸.....

۶) ابن

طفیل.....

۲۸.....

۷) ابن

رشد.....

۲۹.....

ج) نگاهی اجمالی به دین و فلسفه از دیدگاه غزالی و ابن رشد

..... ۳۰

۱) دین از دیدگاه

غزالی.....

۳۰ ...

۲) فلسفه از دیدگاه

.....غزالی

۳۵

(۳) دین از نگاه ابن

.....رشد

۳۶.

(۴) فلسفه از نگاه ابن

.....رشد

۳۸

فصل دوم: غزالی

شرح مختصرزندگانی علمی غزالی

.....۴۰

مسأله اول: ایمان

(۱) تصویر

.....ایمان

.....۴۴

(۲) حصول

.....ایمان

.....۴۹

(۳) مراتب و درجات

.....ایمان

۵۳

مسأله دوم: عقل

(۱) تفسیر

.....عقل

.....۵۵

(۲) اعتبار و حجیت

.....عقل

۵۷.

(۳) محدوده

عقل.....

..... ۵۸

۴) تلقی غزالی از عقل در نزد فلاسفه، متکلمان و عامه

مردم..... ۶۰

۵) وظایف و اعمال ویژه عقل از نظر

غزالی..... ۶۲

۶) عقل حاکمی است که معزول نمی

شود..... ۶۴

۷) جمع بندی و نتیجه گیری

..... ۶۹

مسئله سوم: دیدگاه غزالی در باب فلسفه

۱) نظر غزالی در باره

فیلسوفان..... ۷۲

۲) مسائل مورد اختلاف غزالی با

فلاسفه..... ۸۰

۳) علل مخالفت غزالی با

فلسفه..... ۸۶

۴) گروههایی که غزالی به مخالفت با آنان

برخاست..... ۸۷

مسئله چهارم: ارتباط دین و فلسفه

۱) نسبت عقل و

ایمان.....

..... ۸۹

۲) قاعده تلازم عقل و

وحی..... ۹۰

۴) آیا مخالفت با فلسفه مخالفت با هر نوع خرد ورزی

است..... ۹۲

فصل سوم: ابن رشد

شرح مختصر زندگانی علمی ابن رشد

..... ۱۰۱

مسأله اول: تصویر

ایمان.....
۱۰۲

مسأله دوم: اهمیت بنیادین عقل در نظریات ابن

رشد..... ۱۰۴

مسأله سوم: اهمیت فلسفه نزد ابن

رشد..... ۱۰۸

مسأله چهارم: نسبت عقل و

ایمان..... ۱۱۲

فصل چهارم: مقایسه

دیدگاهها..... ۱۲۳

۱) مقایسه و داوری دین میان غزالی و ابن

رشد..... ۱۲۵

۲) داوری عقل میان غزالی و ابن

رشد..... ۱۲۷

۳) داوری ارتباط عقل و شرع میان غزالی و ابن

رشد..... ۱۲۹

نتیجه گیری

.....
۱۳۳.....

منابع و مأخذ:

۱) منابع

..... فارسی.....

..... ۱۳۶.....

۲) منابع

..... عربی.....

..... ۱۳۹.....

۳) فهرست مجلات و

..... نشریات.....

۱۴۱

چکیده

رابطه بین ایمان و عقل همواره مورد توجه خرد ورزان عقل گرا و مومنان دین مدار بوده و هست. در جهان اسلام نیز این بحث از مهمترین مسائل مورد توجه اندیشمندان مسلمان خصوصاً غزالی و ابن غزالی در دفاع از دینداری به نقد عقل پرداخت. ابن رشد در دفاع از فلسفه و خرد رشد بوده است. ورزی به نقد غزالی و بیان ناتوانی او از فهم مقصود فلاسفه پرداخت و بر سازگاری و توافق ایمان و

عقل تأکید نمود.

آنچه در این پایان نامه مورد نظر است، این است که سعی کنیم تا به مقایسه دیدگاه دو اندیشمند و متفکر ایمان بپردازیم. بزرگ اسلامی، یعنی ابو حامد غزالی و ابوالولید ابن رشد در خصوص رابطه عقل و تلاش ما بر آن است که این مقارنه و مقایسه، به دور از هر گونه پیشداوری و تعصب انجام گیرد. در این نوشتار نشان داده خواهد شد که تعارض بدوی در دیدگاه غزالی با رجوع به دین و برتری دادن ایمان در برابر عقل، قابل حل است. از دیدگاه ابن رشد، تأویل عقلانی متون دینی منطبق با برهان و استدلال منطقی که منحصرأ توسط فلاسفه انجام گرفته باشد، عامل حل تعارض دین و فلسفه است. غزالی بر این باور است که اعتقاد و ایمان دینی را نمی توان با استدلال علمی و فلسفی فهمید، اگر هم چنین کنیم این ایمان علم زده و عقل زده است و کاری از پیش نمی برد جز اینکه بر شک و حیرت می افزاید.

ابن رشد معتقد است که نظر برهانی در موجودات و جهان هستی حق است و شریعت بدان دستور داده، لذا هرگز به مخالفت با آنچه در شرع آمده، منجر نمی گردد، زیرا حق با حق معارضه ندارد بلکه همواره موافق با آن است و بدان شهادت می دهد. بدین طریق ابن رشد اثبات می کند که دین طالب نظر عقلی است و نظر عقلی همان فلسفه است.

ابن رشد علاوه بر اینکه به پیوند و سازگاری بین عقل و ایمان پرداخت، معتقد بود که در پی بردن به حقایق عالم، باید عقل را در همه امور نسبت به ایمان برتری داد.

کلید واژه ها: عقل، ایمان، غزالی، ابن رشد

مقدمه:

مسئله‌ی ارتباط بین عقل و ایمان از دیر باز یکی از مشهورترین و عمیق‌ترین مباحث در تاریخ اندیشه دینی بوده است به گونه‌ای که ذهن متفکران و اندیشمندان بزرگ شرق و غرب را به خویش مشغول داشته است. انسان با عقل خدادادی خویش به برخی حقایق عالم پی می‌برد و در واقع نوعی فاعل شناسایی می‌باشد از سوی دیگر ایمان هم یک عامل مهم معرفت‌شناختی بوده که حقایقی را از عالم ملکوت و غیب به ما می‌دهد. قریب به چند هزار سال است که این دو، دو عامل مهم معرفت بوده‌اند. عده‌ای به امور ایمانی بیشتر توجه نموده‌اند و عده‌ای دیگر عقل را بر آن برتری داده‌اند. پرسش مهم در اینجا این است که آیا گزاره‌ها و باورهای دینی موضوع ارزیابی عقلانی هستند یا خیر؟ آیا این دو کارکردهای جدا از هم دارند یا می‌توانند با هم سازگار باشند؟ اگر عقل و ایمان با هم سازگار هستند، آیا این سازگاری نسبی است یا مطلق؟

غزالی و ابن رشد از متفکران قرن پنجم هجری در باب مسئله‌ی عقل و ایمان و ارتباط یا عدم ارتباط این دو جداگانه به بحث و بررسی پرداخته‌اند. غزالی بر این باور است که شناخت انسان از واقعیت و امور جهان هستی ابتدا بواسطه‌ی قوای حسی صورت می‌گیرد و بعد از طی مراحل تکامل و کمال بواسطه‌ی عقل که در نفس انسان خلق می‌گردد و به شناخت امور هستی می‌پردازد. ولی شناخت عقلی و حسی به تنهایی برای شناخت امور هستی و درک واقعیت کفایت نمی‌کند بدین خاطر به مرحله‌ی فراتر از مرحله‌ی عقل قائل است که چشمی دیگر از بصیرت را در انسان باز می‌کند و از طریق آن به غیب و اموری که عقل از فهم آن باز می‌ماند را روشن می‌کند.

اما ابن رشد در شناخت واقعیت و امور هستی بر عقل تأکید می‌کند. او بر عقل توانایی فوق‌العاده‌ای قائل می‌شود و معتقد است که این گوهر شریف می‌تواند از همه داده‌های حسی و معقولات منطقی‌ها و آزاد گردد و با هستی و حقیقتی که در هیچ‌یک از مقولات و قالب‌ها نمی‌گنجد به نوعی همراه و آشنا شود. از دستاوردهای مهم ابن رشد کوشش وی برای نشان دادن هماهنگی میان عقل و ایمان است. ابن رشد در معارضات خود با غزالی به پیوند میان عقل و ایمان است. وی علاوه بر اینکه بارها به پیوند میان عقل و ایمان پرداخته است برای پی بردن به حقایق عالم باز عقل را در همه امورات نسبت به وحی برتر می‌داند. و ما درصدد آن هستیم که با تکیه بر نظرات غزالی و ابن رشد و با تأثیر و عدم تأثیر گذاری و رابطه عقل و ایمان به پرسش‌های ذیل پاسخی ارائه دهیم.

پرسش‌های تحقیق:

۱) آیا عقل و ایمان با یکدیگر تعارض واقعی دارند یا نه تنها تعارضی وجود ندارد بلکه میان آنها

سازگاری وجود دارد؟

۲) نظر غزالی و ابن رشد در مورد رابطه بین عقل و ایمان چیست؟ آیا آنها قائل به تعارض هستند یا سازگاری؟

۳) چه تفاوت‌هایی بین نظر غزالی و ابن رشد در بحث ارتباط بین عقل و ایمان وجود دارد؟ در این تحقیق، با رجوع به منابع اصلی اندیشه‌های ابن رشد و غزالی، دیدگاه‌های آنها با هم مقایسه خواهد شد. از مهمترین و اصلی‌ترین آثاری که از ابن رشد در این پایان‌نامه بکار گرفته ایم فصل المقال، الكشف عن مناهج الأدله و تهافت التهافت می‌باشد. همچنین از اصلی‌ترین آثار غزالی که از جمله آنها احیاء علوم الدین، تهافت الفلاسفه، المنقذ من الضلال، الاقتصاد فی الاعتقاد و رساله الجام العوام و ... می‌باشد به نحو مطلوبی استفاده نموده ایم.

ابتدا دیدگاه هر یک از غزالی و ابن رشد به طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت و سپس به مقایسه آراء این دو اندیشمند نامدار جهان اسلام پرداخته خواهد شد.

فصل اول: کلیات

ایضاح مفاهیم محوری از اساسی ترین کارها است. در پرتو تبیین واژه در هر پژوهش علمی و فلسفی، های اصلی هر قول می توان مقصود و غرض های کاربران آن مفهوم را شناخت و از فرو رفتن در "دین و فلسفه" یا همان عقل و وحی که دو مفهوم اصلی این مغالطه های لفظی و معنوی جلوگیری کرد. برای روشن شدن معانی دین و تحقیق است هر کدام دارای معانی لغوی و اصطلاحی متعددی هستند، فلسفه و تبیین دیدگاه غزالی و ابن رشد در این باره به تعریف این دو مفهوم پرداخته میشود.

الف) ایضاح مفاهیم محوری تحقیق:

۱- چیستی دین:

حضور دین در تاریخ بشریت و تلاش بی وقفه انسانها در شناخت آن، نشان از اهمیت و ریشه دار بودن دین در حیات آدمیان دارد، به همین جهت دین واژه ای آشنا برای انسان ها است. توجه به آثار دین شناسان و تأمل در تعاریف ارائه شده از دین علاوه بر تأیید گفته پیشین، این واقعیت را تبلور می بخشد

که تعریف دین، تعریفی به ظاهر آسان ولی در واقع بسیار مشکل است همچنانکه گفته اند: «شاید هیچ کلمه دیگری غیر از دین نباشد که همواره و آشکارا خیلی صاف و ساده به کار رود ولی در واقع نمایانگر نگرش هایی باشد که نه فقط بسیار متفاوت اند بلکه گاهی مانعة الجمع اند» (میر چاد الیاده، فرهنگ و دین، ص ۲۰۲).

که موجب پذیرش همه افراد و نحلّه های به نظر می آید مشکل بودن تعریفی صحیح و دقیق از دین، می باشد. به علت چند بعدی بودن دین و تلقی خاصی که هر گروهی از آن دارد، فکری گوناگون شود، به گونه ای که کهن ترین مقوله ای است که در طول دین نقش سازنده ای در زندگانی بشریت داشته، به ارث رسیده است. برای انسان مدرن، سالیان متمادی تاریخ،

همچنانکه اشاره شد، دین امری جامع و بسیار پیچیده و دارای ابعاد مختلف است از قبیل بعد اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تجربی و سیاسی و ... همچنانکه رابرت ا. هیوم می نویسد:

«دین به اندازه ای ساده است که هر بچه عاقل و بالغ و یا آدم بزرگ می تواند یک تجربه حقیقی از آن داشته باشد و به اندازه ای جامع و پیچیده است که برای فهم کامل و بهره گیری تامّ از آن نیازمند تجزیه و تحلیل می باشد» (رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۱۸).

این جامعیت و پیچیدگی موجب شده است که برخی از تعاریف ارائه شده از دین چنان عام ارایه میشود که شامل مکاتب بشری نیز می گردد، مطابق گزارشی که برخی از متفکران نظیر، جان ارائه داده اند و از دین در واقع آن چنان گسترش پیدا کرده که غیر قابل شناخت هاسپرزد این باب، شده است. برخی دین را خیر بنیادین انسان دانسته اند و گروهی دین را ایدئولوژی نظری کمونیسم به عده ای نیز دین را اموری می داند که انسان در اوقات فراغت خود انجام می دهد شمار آورده اند، (جان هاسپرزد، فلسفه دین، ص ۱۶).

به این خاطر است که بسیاری و بلکه اکثریت دین پژوهان به این باور رسیده اند که باید از تعریف دین خودداری کرد، نه تعریف ذات گرایانه ارسطویی رسا و گویا است نه تعریف جان لاک که به ویژگی های اسمی نظر داشت، قابل اتکا است و نه نظر ویتگنشتاین درباره شباهت خانوادگی چندان به کار می آید.

با توجه به مطالب مذکور، اگر بخواهیم به تعریف دین بپردازیم حداقل باید بدانیم که در تعریف دین یک بخش سلبی و یک بخش ایجابی باید رعایت شود. بخش سلبی آن به تمایز مفهوم دین مرتبط است و بخش ایجابی اش به وضوح آن ربط پیدا می کند، زیرا باید مشخص شود که مفهوم دین از چه اموری

باید متمایز باشد تا با دستیابی به معنی دین میسر گردد و همچنین بدانیم که دین فی حد نفسه و در درون خود بدون در نظر گرفتن ربط و نسبت هایی با امور مشابه خود دارد چگونه قابل عرضه و ارایه است. بر این اساس برخی معتقدند که

(۱) معنویت ۲-زیستن اخلاقی ۳-عرفان نگری ۴-خرافه پرستی ۵-بت پرستی را باید از دین متمایز ساخت.

در عرصه وضوح که تعریفی ایجابی از دین خواهد بود نیز باید چند مطلب رعایت شود:

(الف) تعریف دین باید تعریفی جامع باشد تا شامل همه ادیان گردد.

(ب) مانع اغیار باشد تا شامل چیزهای غیر دین نشود.

(ج) تعریف دین نباید تعریفی بیش از حد بد بینانه یا تعریفی بیش از حد خوش بینانه باشد.

بر این اساس ارائه تعریفی که آفات عنوان های ذکر شده را نداشته باشد و هم چنین متمایز از پنج یا بیشتر از آن پدیده یاد شده باشد بسیار دشوار و دیریاب خواهد بود. با این وجود بسیاری از اندیشمندان دین پژوه هم به تعریف دین پرداخته اند و هم تعاریف گوناگون آن را به وجوه مختلف طبقه بندی نموده اند به عنوان نمونه جان هیک در کتاب فلسفه دین، تعاریف متعددی ارایه داده است:

تعریف پدیدار شناختی دین: «شناخت یک موجود فوق بشری که دارای قدرت مطلقه است خصوصاً باور داشتن به خدا، یا خدایان متشخص که شایسته اطلاعات و پرستش اند (جان هیک، فلسفه دین، ص ۱۲).

تعریف جامعه شناختی دین: «مجموعه ای از باورها، اعمال و شعائر و نهاد های دینی که افراد بشر در جوامع مختلف بنا کرده اند.» (همان)

تعریف روان شناختی دین: «احساسات، اعمال و تجربیات افراد در هنگام تنهایی آنگاه که خود را در برابر هر آنچه که الهی می نامند می یابند.» (همان)

به نظر می رسد با توجه به آنچه پیش از این بیان شد نمی توان به توافق همگانی بین اندیشمندان در فلسفه (عقل و ایمان) تعریف دین دست یافت اما با توجه به اینکه این رساله در صدد تبیین رابطه دین از دیدگاه دو استوانه کلام و فلسفه اسلامی یعنی غزالی و ابن رشد است و از آنجا که هر دو اندیشمند در

دامن اسلام و فرهنگ اسلامی رشد نموده اند لازم است تعریف دین را در فرهنگ اسلامی جست و جو نمود، پس از آن دین از منظر هر دو اندیشمند تعریف گردد.

دین در لغت به معنای مختلف، از جمله جزاء و مکافات، فرمانبرداری و اطاعت، تسلیم، شریعت، ملک، اسلام، عادت و شان، رسم، قانون، توحید، عبادت و خضوع آمده است (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۶۶-۱۷۱) در قرآن مجید بیش از نود بار واژه دین به کار رفته است. برخی از موارد استعمال آن عبارتند از: طاعت و جزاء، اسلام، قیامت، مجموعه معارفی که خداوند بر پیامبر (ص) نازل کرده است، فرمان و احکام الهی، راه و رسم و روش زندگی، ملت و شریعت و قانون.

جرجانی در تعریف دین می نویسد: «دین امری الهی است که صاحبان عقل را به پذیرش آن چه که پیامبر (ص) آورده است دعوت می کند.» وی سپس اضافه می کند که دین و ملت بالذات متحد و به اعتبار مختلف اند. شریعت از آن جهت که مورد پذیرش و اطاعت قرار می گیرد، «دین» نامیده میشود و از آن حیث که اجماع مردم بر آن است «ملت» نام می گیرد و از آن حیث که محل رجوع مردمان است «مذهب» نامیده میشود. برخی نیز گفته اند که تفاوت دین و ملت و مذهب این است که دین منسوب به خدای متعال و ملت منسوب به رسول و مذهب منسوب به مجتهد است (میر سید شریف جرجانی، التعریفات، ص ۴۷). برخی دین را طریق عام هدایت که از طرف خداوند برای بشر وضع میگردد دانسته اند (طباطبایی، المیزان، ج ۵ ص ۳۵۰) و معتقدند دین جز بر امور و فرامینی که مشتمل بر عبودیت در امور دنیا و آخرت و تسلیم به رضای الهی در جمیع امور است نمی باشد، چنانکه خداوند آل عمران آیه ۱۹) یعنی تسلیم شدن در برابر او. خداوند، اسلام است (سوره نزل فرمود: «دین

در برخی از روایات منقول از معصومین (علیهم السلام) بخشی از شاخصه های دینداری به عنوان ویژگی دین بیان گردیده است. همچنانکه امیر المومنین علی (ع) علائم فرد دیندار را چنین بیان فرموده است: «راستگویی، امانتداری، وفای به عهد، صله ی ارحام، ترحم به ضعفا، عمل به معروف، حسن خلق، سعه صدر، پیروی از علم و متابعت آن چه موجب قرب به خدای متعال میشود.» (همان، ج ۱، ص ۳۰۰).

غزالی و ابن رشد واژه های دین، مذهب، اسلام و شریعت را واژه های مترادفی برای بیان آنچه از ناحیه خداوند، توسط انبیاء برای هدایت و سعادت آدمیان ارائه شده می دانند. عنصر اصلی دین در نظر غزالی و ابن رشد و حیاتی بودن آن است. از دیدگاه آنان وحی امری الهی است که با تعلیم و تعلم بشری قابل اکتساب نیست. که انشاءالله شرح تفصیلی آن را بعداً ارائه خواهیم کرد. آنچه در این رساله از معنی دین مورد نظر است همین معنای اخیر است که در دین، اسلام به عنوان برترین دین الهی متبلور است.

۲) چیستی فلسفه :

معنای لغوی واژه "فلسفه" دانش دوستی یا دوست داری دانش است. واژه فیلسوف، اسم فاعل آن و به به معنی دوست داشتن و "Philo" معنی دوست دار دانش است. این واژه یونانی بوده و از دو بخش به معنی حکمت و دانش تشکیل شده است. گفته اند فیثا غورث نخستین کسی بود که این واژه Sophia را به کار برد و خود را فیلسوف دوستدار دانش نامید. سقراط نیز برای جلوگیری از هم نام شدن با سوفیست ها، خود را فیلسوف نامیده است. واژه فلسفه در آثار افلاطون به کار نرفته، بلکه وی کلمه دیالکتیک را به جای مفهوم فلسفه بکار برده است.

اولین کسی که پی برد یک سلسله مسائل وجود دارد که در هیچ کدام از علوم رایج مانند ریاضیات و طبیعیات نمی گنجد، ارسطو بود. وی این علم را، فلسفه اولی و گاه خدا شناسی نامیده است (ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرف الدین خراسانی ص ۷-۲۲). آندرو نیکوس این علم را بعد از طبیعیات قرار داد و نام متاتافوسیکا یا مابعد الطبیعه بر آن نهاد (همان، مقدمه، ص ۲۲). و این نامگذاری موجب برداشت های متعددی گردید.

نکته ای که باید پیش از پرداختن به تعریف اصلاحی فلسفه به آن توجه کرد اینست که پیشینه فلسفه را نباید خارج از تمایلات عالی انسان جستجو کرد. فلسفه محصول کنجکاری ذهن انسان است، تاریخ پیدایش آن نیز با تاریخ پیدایش بشر گره خورده است. به این دلیل می توان هم صدا با ابن رشد گفت فلسفیدن از ویژگی های انسان است و جامعه بشری، محال است از فلسفه تهی باشد (دینانی، عقلانیت و معنویت ص ۴۰).

بررسی روند تاریخی نگرش فیلسوفان به مسأله تعریف فلسفه و تلقی خاصی که هر کدام از آنها داشته اند، بسیار مفید و راه گشا خواهد بود. واژه فلسفه از زمان فیثاغورث تا امروز ضمن حفظ معنای اصلی خود، به لحاظ محتوی تغییرات گوناگون نموده است. در جهان اسلام نیز این واژه که از یونان اخذ شده بود با تعریف های مختلفی مواجه بوده است. برخی شایعترین تعاریف فلسفه در میان فیلسوفان مسلمان که دارای ماخذ یونانی است عبارتند از:

الف) فلسفه عبارت است از شناخت تمام اشیای موجود، از آن جهت که موجودند.

ب) فلسفه شناخت امور الهی و انسانی است.

ج) فلسفه پناه بردن به مرگ یا به تعبیر دیگر عشق به مرگ است.

د) فلسفه عبارت است از خدا گونه شدن در حد توان بشری.

ه) فلسفه صناعت و علم علوم است.

و) فلسفه عشق و اشتیاق به حکمت است. (سید حسین نصر، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۳)

باید دانست فلسفه در حوزه فرهنگ اسلامی نام یک علم خاص نبوده، بلکه به مجموعه علوم عقلی در مقابل علوم نقلی، ادبی نام "فلسفه" و "یا" حکمت" اطلاق گردیده است. البته فیلسوفان مسلمان به یک بخش از مباحث فلسفی اهمیت بیشتر داده اند و آنرا "حکمت حقیقی" و "علم اعلی" نامیده و به دو بخش الهیات به معنی اعم یا امور عامه که شامل مسائل کلی مابعد الطبیعه می شود و الهیات به معنی اخص تقسیم نموده اند. که فقط شامل مباحث پیرامون خداوند، و صفات و افعال او می شود،

نخستین فیلسوف مسلمان ابو یوسف یعقوب ابن اسحاق کندی فلسفه را چنین تعریف کرده است: «بدرستی که عالی ترین صناعات انسانی از جهت منزلت و شریفترین آنها از حیث رتبه، فلسفه است که تعریف آن، علم به حقایق اشیا است به قدر طاقت بشری و توانایی انسان، زیرا غرض فیلسوف در علم، رسیدن به حق و در عمل، به حق عمل کردن است» (ابواسحاق کندی، کتاب الکندی الی المعتصم، ص ۶۳).

علاوه بر تعریف فوق تعاریف دیگری نیز از کندی در این باره ارائه شده است. محمد عبدالهادی ابوریده محقق کتاب رسائل الکندی، این تعاریف را چنین دسته بندی می کند: (محمدالهادی ابوریده، رسائل الکندی، ص ۴۲)

الف) دوست داشتن دانایی.

ب) تشبه به افعال خداوند به قدر توانایی انسان.

ج) عنایت به مرگ، یعنی میراندن شهوات به عنوان راهی برای رسیدن به فضایل علمی و خلقی.

د) دانش دانش ها.

ه) معرفت انسان به نفس خویش.

ز) علم به هستی ها.